

فضیلت از دیدگاه فارابی

زکریا بهارنژاد*

چکیده

تبیین مسئله فضیلت از دیدگاه فارابی و اهمیت آن می‌تواند راهگشای فهم و درک برخی از مباحث کلیدی فلسفه وی مانند جامعه مدنی، مدینه فاضله، امت فاضل، اجتماع فاضل، معمورة الفاضله (جهان برین و آباد) باشد. دیدگاه فارابی در بررسی و پژوهش پیرامون فضیلت متأثر از نگاه سعادت‌نگرانه وی در باب اخلاق و کمال‌یابی انسان است. او بر این باور است که آدمی به طور فطری موجودی کمال‌جو و سعادت‌طلب است و برای نیل به این هدف والا و مقدس نیازمند ابزار و وسائل است، کسب انواع فضائل (نظری، فکری، اخلاقی و عملی)، همان ابزار و وسائل نیل انسان به کمال و سعادت است و دست یازیدن به فضائل یاد شده بر تعلیم و تربیت افراد جامعه مبتنی است، از این روی فارابی هدف تعلیم را اکتساب فضائل نظری و هدف تربیت را نیز محقق ساختن فضائل اخلاقی (ویا نفسانی) می‌داند. تلاش نویسنده، در این مقاله متکی بر فهم و درک وی از متون و آثار فارابی بوده و از این نظر به متون و آثار دیگران، کمتر ارجاع داده شده است.

کلیدواژه‌ها: فضیلت، مدینه فاضله، فضیلت نظری، سعادت، اعتدال، کمال، خیر.

طرح مسئله

اهمیت فارابی به عنوان معلم ثانی و مؤسس فلسفه اسلامی بر کسی پوشیده نیست و همه صاحبان فضل، ادب و دانش به دیده احترام به او می‌نگرند. در عظمت و ارزش فارابی همین بس که ابن سینا در شرح حال خود می‌نویسد:

بالجملة علم منطق و طبیعی و ریاضی را محکم ساختم و به علم الهی بازگشت نمودم و کتاب *مابعدالطبیعه* [ارسطو] را مطالعه نمودم، اما چیزی از آن فهم نمی‌کردم و به کینه مقصود نمی‌رسیدم، از خود نومید شدم و می‌گفتم، این کتابی است که راهی برای فهم آن نیست...، دلالی را دیدم، مجلدی در دست دارد... و آن خود، کتابی بود از مؤلفات ابی نصر فارابی، در بیان اغراض *مابعدالطبیعه* و به زودی متوجه مطالعه آن کتاب شدم، همان وقت اغراض آن کتاب، بر من منفتح شد، زیرا عباراتش را جمله در حفظ داشتم (تاریخ الحکماء قفطی، ص ۵۵۷-۵۵۸)

فارابی نه تنها الگوی کامل عیار برای فیلسوفان است، بلکه نمونه و سرمشقی عالی برای عالمان علم سیاست و اخلاق نیز می‌باشد. به نظر می‌رسد افزون بر مسائل کلی مشترک میان فلسفه، سیاست و اخلاق که عامل پیوند و ارتباط صاحبان این دانش‌ها با فارابی است، یک مسئله اختصاصی نیز در ارتباط آنها با فارابی و الگو قرار گرفتن وی برای صاحبان دانش‌های مزبور دخیل بوده است و آن مسئله «فضیلت» است. طی تاریخ اسلام همه فیلسوفان، نظریه پردازان سیاسی و عالمان اخلاق که در باره فضیلت و سعادت سخن گفته‌اند همه وامدار و مرهون فارابی بوده‌اند.

مسئله فضیلت از ارکان اصلی فلسفه فارابی است، چه بنیان نظریات وی در باب «مدینه فاضله»، «اجتماع فاضل»، «امت فاضل» معموره الفاضله یا جهان برین و آبادی که همه مدن آن اهل فضیلت باشند (فارابی، تأسیس فلسفه اسلامی، ص ۹۱). مبتنی بر فهم و درک معنا و مفهوم فضیلت است. فضیلت از دیدگاه فارابی به اندازه‌ای اهمیت دارد که او هدف از تعلیم را پدید آوردن فضائل نظری و هدف از تربیت را نیز ایجاد فضائل خلقی و فنون علمی در میان ملت‌ها می‌داند او می‌نویسد:

تعلیم عبارت است از ایجاد فضائل نظری در میان ملت‌ها و شهرها [جامعه] و تربیت [نیز] عبارت است از پدید آوردن فضائل خلقی [نفسانی] و فنون علمی در میان ملت‌ها و تعلیم تنها به گفتار است، در صورتی که تربیت آن است که ملت‌ها و شهروندان را عادت دهند، افعالی که از آنها صادر می‌گردد، از ملکات علمی آنها صادر گردد، بدین معنی که عزم خود را به سمت انجام یافتن آنها برانگیزانند، به گونه‌ای که ملکات علمی و افعال صادر شونده از آنها بر نفوسشان سیطره داشته و همچون عاشقانی باشند [که به سوی معشوق می‌روند] (رسائل فارابی، ص ۵۵).

البته آنچه از طریق تعلیم انجام می‌گیرد، معرفت عقلانی فضیلت است، نه خود فضیلت و از این نظر تعلیم مربوط به عقل نظری است، همچنانکه تأدیب و تربیت، مربوط به عقل عملی است. اهمیت دیگر مسئله فضیلت در فلسفه فارابی این است که فضیلت از دیدگاه وی نقش مقدمه، ابزار و وسیله نیل انسان به خیر کمال و سعادت است، همچنانکه یک فیلسوف بدون استفاده از منطق نمی‌تواند به فکر و اندیشه صحیح و درست دست یابد، همچنین هیچ انسانی نیز نمی‌تواند به خیر، کمال و سعادت نائل گردد، مگر آنکه خود را به فضائل و مکارم عقلانی و اخلاقی بیاراید. نویسنده این مقاله در صدد است تا دیدگاه این فیلسوف بزرگ مسلمان را در باره فضیلت، انواع و اقسام راه‌های تحصیل آن و مدینه فاضله و ویژگی‌های آن و ارتباط فضیلت با مفاهیم خیر، کمال سعادت و لذت را تبیین کند. محور اصلی این مقاله بررسی مسئله فضیلت از دیدگاه فارابی است، لیکن لازم است برای تبیین بهتر آن اشاراتی نیز به مفاهیم کمال، خیر و سعادت داشته باشیم.

اصطلاح فضیلت ترجمه واژه "آرته" (Arete) در زبان یونانی است (اعلم، ص ۵۶) که مترجمان اولیه مسلمان به کار برده و در مواردی نیز برخی از مترجمان به جای فضیلت از واژه "تقوا" و "عمل صالح" استفاده کرده‌اند (فارابی و تأسیس فلسفه اسلامی، ص ۸۶؛ بریه، ص ۳۱۳؛ حنا الفاخوری، ص ۴۲۳). دکتر عنایت، مترجم کتاب سیاست ارسطو می‌گوید، الفاظ فضیلت (Virtue) و نیکی (خیر) را مترجمان انگلیسی در برابر واژه یونانی Areti آورده‌اند که اصلاً

خود به دو معناست، نخست نیکی معنوی یا فضیلت و دوم نیکی به نحو مطلق که می‌تواند شامل نیرومندی نیز باشد (ارسطو، ص ۱۳، پی‌نوشت)، ولی دکتر جهانگیری ریشه آن را در زبان لاتین می‌داند و می‌گوید، واژه Virtue در زبان انگلیسی از واژه Virtus (ویرتوس) لاتین اقتباس شده است (جهانگیری، ص ۲۴۳). البته این دو نظر نافی یگدیگر نیستند، زیرا به نظر می‌رسد، واژه virtus در زبان لاتین، از واژه areti یونانی اقتباس شده، سپس اصطلاح virtue در زبان انگلیسی از ریشه لاتین مشتق شده است، در هر حال واژه فضیلت یک واژه تازی و مفرد و جمع آن فضائل است و در لغت به معنای رجحان، برتری، مزیت و درجه عالی در فضل (احسان و کرم)، فزونی در علم و معرفت است (المنجد، ماده فضل). لیکن ابن‌سینا و ملا صدرا آن را به معنای علو و برتری به کار برده‌اند (ابن‌سینا، ج ۹، ص ۸۷، بخش جدل و شیرازی، ج ۷، ص ۱۷۶). اصطلاح فضیلت در برابر واژه "رذیلت" به کار می‌رود (همو، اسفار، ج ۴، ص ۱۱۵) و اصطلاح "فضائل" (که جمع فضیلت و صفت مشبهه، است) نیز مقابل واژه "فواضل" (که جمع فاضله و صیغه اسم فاعل است) استعمال می‌گردد، مقصود از فضائل، صفات غیرمتعددی به غیر است، یعنی فضائل شامل صفاتی است که در وجود یک شخصی به صورت ملکه درآمده و حال در جود او باشند و به غیر آن شخص تسری نکنند و این از لوازم صفت مشبهه است که گویای اوصاف لازم ذاتی یک شیء است. مانند صفات حکمت، شجاعت، عفت و عدالت (اعتدال) این گونه صفات اختصاص به فاعل و واجد آنها دارد و به غیر آنها تعدی و تسری نمی‌کند؛ ولی فواضل، عبارت از صفاتی است که تعدی به غیر داشته باشد (المدرس الافضل، ج ۱، ص ۸؛ هاشمی خراسانی، ص ۲۳)، زیرا فواصل، وصف فاعلیت متعدی به غیر است، بنا براین، فاعل به غیر (مفعول) منتقل می‌گردد. مانند جود و احسان. تفاوت میان فضائل و فواصل را می‌توان با این تعبیر نیز بیان کرد: فضائل بر آن صفاتی اطلاق می‌شود که با انفاق و بخشش آن نقصان نپذیرد و چیزی از دارنده آن کم نشود، لیکن فواصل

صفتی هستند که با بذل و بخشش نقصان پذیرفته و از صاحب و دارنده آن کاسته شود (همانجا).

چیستی فضیلت

برای فهمیدن و درک معنا و مفهوم فضیلت نزد فارابی لازم است به خود نفس، قوا و مراتب تکاملی آن توجه کنیم، زیرا محل فضیلت، جوهر نفس است و تا ماهیت نفس تبیین نشود، حقیقت و واقعیت فضیلت معلوم نخواهد شد. فارابی می‌گوید که بدن به خاطر نفس و نفس برای رسیدن به کمال نهایی و عالی که همان سعادت و فضیلت است آفریده شده است و می‌افزاید فلسفه وجودی نفس این است که برای وصول و نیل به حکمت و فضیلت خلق شده است (رک، الفصول المنتزعه، ص ۱۰۰). وی پس از بررسی و تبیین مبادی وجود و ضرورت تقدم علم مابعدالطبیعه، بر علوم دیگر به بیان «علم مدنی» که وی آن را مختص به انسان می‌داند، پرداخته و در باره هدف از خلقت انسان می‌نویسد:

غرض و هدفی که به خاطر آن انسان آفریده شده، کمالی است که لازم است، بدان دست یابد، [اولاً بدانند] این کمال چیست [بیان ماء شارحه و ثانیاً] چگونه است [بیان هل مرکبه] سپس از همهٔ اموری که انسان را به کمال می‌رسانند، تحقیق و جستجو کند، زیرا این امور [یعنی عوارض و حالات بیرونی، عارض بر نفس نیز] در نیل انسان به کمال نافع‌اند و اموری که به واسطهٔ آنها انسان به کمال می‌رسد، همان امور نیک، فضائل و محاسن [اخلاقی] اند و این امور است که انسان را از عواملی که مانع کمال وی می‌شوند، - از قبیل شرور، نقایص و سیآت - ممتاز می‌سازد (تحصیل السعادة، ص ۴۶).

او در باره قوای نفس می‌گوید، هنگامی که انسان متولد می‌شود، نخستین چیزی که در وی شکل می‌گیرد قوهٔ غذایی، سپس حواس پنجگانه ظاهر و در پس آن حواس باطن و در نهایت قوهٔ نطق (عقل) در وی پدیدار می‌شوند (السیاسة المدنیة، ص ۳۳-۳۲ و آراء اهل المدینة الفاضلة، ص ۸۳-۸۲). تبیین سخن فارابی این است که نفس دارای سه مرتبهٔ اساسی است: نفس نباتی، نفس حیوانی و نفس ناطقه. نفس نباتی دارای سه قوه است: غذایی، نامیه و مولده. فارابی غذایی را قوهٔ رئیسه می‌داند، زیرا قوای هاضمه، منمیه، مولده،

جاذبه، ماسکه ممیزه و دافعه؛ از آن نشأت می‌گیرند (الفصول المنتزعه، ص ۲۸-۲۷). نفس حیوانی در مرحله نخست به دو قوه مدرکه و محرکه تقسیم می‌شود و در مرحله دوم هر یک از این دو نیز اقسامی می‌یابند: مدرکه یا مدرک حواس پنجگانه ظاهر یا مدرک حواس پنجگانه باطن (حس مشترک، خیال، حافظه واهمه متصرفه یا مفکره) است و محرکه نیز تقسیم می‌شود: ۱. باعثه (شوقیه، یا نزوعیه یعنی میل) و شهوت و غضب از آن پدید می‌آید؛ ۲. فاعله و آن قوه‌ای است که سبب تحریک اعصاب و عضلات می‌شود (الشفاء، ج ۳۲، ۳۵-۳۳ بخش کتاب النفس) و در جای دیگر از پنج قوه نام برده است: عقل نظری، عقل عملی، نزوعیه، متخیله و حاسه (السیاسة المدنیة، ص ۷۳؛ الفصول المنتزعه، ص ۲۷). همان طور که ملاحظه می‌گردد، قول به قوای نفس نتیجه‌ای است که از طبقه‌بندی موجودات زنده به نبات، حیوان غیر ناطق و حیوان ناطق حاصل شده است (بریه، ص ۲۹۵). پس از بیان اجمالی قوای نفس به تعریف نفس ناطقه می‌پردازد و می‌نویسد:

قوة ناطقه [عاقله، یعنی، رک. کتاب التنبیه علی سبیل السعادة، ص ۷۹]، همان قوه‌ای است که انسان به سبب داشتن آن می‌تواند معقولات را تعقل و تصور کند و با آن زیبا و زشت را از هم تمیز و تشخیص می‌دهد و از طریق آن صنایع و علوم را فرا می‌گیرد (آراء المدینة الفاضله، ص ۸۳؛ الفصول المنتزعه، ص ۲۹).

پس از تعریف نفس ناطقه آن را به دو بخش نظری و عملی تقسیم می‌کند و عملی را نیز به عملی فکری و عملی حرفه‌ای (پیشه) بخش‌پذیر می‌کند (الفصول المنتزعه، ص ۲۹). مقصود از قوه نظری، ارتباط نفس با مافوق خودش برای گرفتن فیض از آن و مراد از قوه عملی توجه نفس به مادون خود برای تربیت و رساندن فیض به آن است (الشفاء، ج ۵، ص ۳۸). فارابی می‌گوید، سعادت که [از میان موجودات] تنها انسان آن را تصور می‌کند و به آن آگاهی می‌یابد، همان عقل نظری است و نه قوای دیگر (السیاسة المدنیة، ص ۷۳) و می‌افزاید عقل نظری نیز به خودی خود نمی‌تواند به سعادت آگاهی یابد، در صورتی می‌تواند به آن آگاه گردد که ۱. برای به دست آوردن آن تلاش و کوشش نماید؛ ۲. نیل به سعادت را منظور نظر و هدف خود قرار دهد (همان، ص ۷۴). فارابی تأکید می‌کند، اگر کسی در تکمیل عقل نظری خود کوتاهی یا سستی به خرج دهد یا آن را

مقصد و هدف خود قرار ندهد و به جای استفاده از عقل نظری از قوای دیگر بهره ببرد، نه تنها به سعادت نایل نمی‌شود بلکه گرفتار شر می‌شود (همانجا). او در تکمیل نظر خود می‌گوید، اگر مقصود از آفرینش انسان این است که به سعادت نهایی نایل گردد، او نیاز دارد که: ۱. سعادت را بشناسد و آن را نصب العین و منظور نظر خود قرار دهد؛ ۲. آنچه را احتمال می‌دهد، که با عمل بدان می‌تواند، به سعادت نایل گردد، عمل نماید و در علم و عمل نیز نیازمند به وجود معلم و مرشدی است که وی را راهبری کند (همان، ص ۷۸) و این معلم و مرشد همان کسی است که به او وحی می‌شود (همان، ص ۷۹). به‌رغم تأکید فارابی بر تقویت و تکمیل عقل نظری وی معتقد به هماهنگی میان علم و عمل است و در کنار شناسایی و معرفت، به عمل اهمیت می‌دهد و آن را مکمل عقل نظری می‌داند، چه واضح و بدیهی است که با دانستن سعادت، کسی سعادت‌مند نمی‌شود، فارابی برای فضیلت‌مند بودن «عمل» چند شرط قائل شده است: ۱. در صورتی عمل، فضیلت خواهد بود که انسان فضایل حقیقی و غیر حقیقی را آن‌طور که بایسته و شایسته است بشناسد؛ ۲. با تمرین و ممارست، نفس خویش را به فضایل حقیقی عادت دهد تا بدیل به ملکه نفسانی شوند؛ ۳. علاوه بر این مراتب موجودات و شایستگی و اهلیت مراتب آنها را بشناسد و هر یک را در جایگاه مناسب خود قرار دهد و حق آن را ادا کند (الفصول المنتزعه، ص ۹۶).

فارابی پس از تبیین مراتب و قوای نفس به بیان مراتب عقل - یعنی همان قوای نشأت گرفته از نفس ناطقه - پرداخته است، نخست عقل هیولانی و سپس عقل بالفعل و در پایان «عقل فعال» را تبیین کرده است و می‌گوید، رسالت عقل فعال اعطا و افاضه مفاهیم نخستین و شناخت‌های اولیه (مفاهیم بدیهی) به انسان است. (السیاسة المدنیة، ص ۷۴). وی معتقد است همه انسان‌ها آمادگی و قابلیت پذیرش معقولات نخستین را ندارند، زیرا آدمی به لحاظ خلقت متفاوت آفریده شده‌اند (همانجا). از این نظر فارابی انسان‌ها را به دو گروه تقسیم می‌کند: ۱. کسانی که دارای فطرت سالم‌اند؛ ۲. اشخاصی که فاقد فطرت سالم می‌باشند. می‌گوید تنها گروه نخست قابلیت، آمادگی و صلاحیت پذیرش و دریافت معقولات اولیه را دارند (همان، ص ۷۵). وی وضعیت و حالت انسان پس از

دریافت مفاهیم اولیه بدیهی و مشترک میان دارندگان فطرت سالم را چنین توصیف می‌کند:

هنگامی که این معقولات [اولیه بدیهی] برای انسان به صورت بالفعل حاصل می‌گردد، بالطبع دقت، تفکر، یادآوری و اشتیاق به اجتهاد برای انسان به وجود می‌آید [همچنین] به برخی از مسائلی که آنها را پیش از این تصور، یا اجتهاد کرده است، مشتاق می‌گردد. [در این حالت] به آنچه اجتهاد کرده یا تصور نموده، میل و گرایش پیدا می‌کند، [تا آنها را انجام دهد] یا آن را نمی‌پسندد و از آن روی می‌گرداند و اشتیاق به آنچه آن را به نحو کلی ادراک کرده، همان اراده است (آراء اهل المدينة الفاضله، ص ۱۰۰).

آنگاه فارابی از این میل و اشتیاقی که در انسان نسبت به ادراک و شناخت پدید، می‌آید به تفاوت میان اراده و اختیار می‌پردازد:

اگر این میل و گرایش از طریق احساس و تخیل حاصل گردد، اراده و چنانچه از طریق تفکر و تعقل به دست آید، اختیار نامیده می‌شود [تفاوت دیگری است که] اختیار اختصاص به انسان دارد لیکن اراده، مشترک میان انسان و حیوان است (همانجا).

همان طور که مشاهده می‌گردد، فارابی از سه نوع میل و اشتیاق در وجود انسان نام برده است: میل احساسی، میل خیالی و میل عقلی. میل ناشی از احساس و تخیل، جنبه ارادی دارد و از این نظر در حیوانات نیز یافت می‌شود. لیکن میل ناشی از عقل، مختص به موجودات صاحب اختیار یعنی انسان است (فارابی و تأسیس فلسفه اسلامی، ص ۸۹). فارابی می‌افزاید که تحصیل معقولات اولی برای انسان کمال نخستین است، تا از طریق آنها بتواند به کمال نهایی که همان سعادت است نائل گردد. او سعادت انسان را در این می‌داند که نفس آدمی به درجه و مرتبه‌ای از کمال وجودی برسد که در قوام خود از ماده و جسم بی‌نیاز گردد و در زمره موجودات مجرد قرار گیرد (همان، ص ۱۰۱) و می‌گوید، نیل انسان به مرتبه کمال نهایی وابسته به انجام افعال است: برخی از این افعال، افعال ارادی، برخی فکری و برخی دیگر بدنی می‌باشند (همانجا).

فارابی می‌گوید، دو نوع افعال ارادی وجود دارد: ۱. افعالی که مانع از رسیدن انسان به سعادت می‌شوند، این نوع افعال، افعال شر و قبیح هستند؛ ۲. افعالی که در رسیدن انسان به سعادت مفید و سودمند هستند. وی از این دو نوع افعال ارادی به تعریف فضائل و رذائل می‌پردازد و می‌نویسد: «افعال ارادی که در رساندن [انسان] به سعادت نافع‌اند، همان افعال جمیل و زیبا هستند و صور و ملکاتی که از افعال جمیل صادر می‌گردد، عبارت از فضائل است و افعالی که مانع از سعادت‌اند، در واقع همان افعال شر و قبیح هستند و صور و ملکات صادر از آنها نقایص، رذائل و خصائص و پستی است»، (همانجا) همان‌طور که اشاره شد، فارابی هر فعلی را فضیلت یا رذیلت نمی‌داند، از نظر وی فعلی، فضیلت یا رذیلت است که به صورت ملکه یعنی قوه‌ی راسخه‌ای در نفس در آمده باشد که زوال ناپذیر باشد یا لااقل به زحمت و سختی از بین رود (رسائل فارابی، ص ۱۰۶؛ الشفا، ج ۷، ص ۱۸۱، بخش مقولات). بنابراین از ملکه‌ی نفسانی که فعل جمیل، یا فعل قبیح صادر می‌شود، به ترتیب، فضیلت و رذیلت استنتاج می‌گردد (همانجا). فارابی برای ملکه‌ی نفسانی، در ایجاد فعل فضیلت‌مند، یا فعل رذیلت‌ناهی اصالت قائل است، می‌گوید:

ملکات نفسانی که به واسطه‌ی آنها انسان، افعال خیر و جمیل یا افعال قبیح و شر انجام می‌دهد [به ترتیب]، فضائل و رذائل [نامیده می‌شوند]، (الفصول المتترعه، ص ۲۴).

بر این اساس است که او می‌گوید، فضایل در حقیقت همان امور خیر و نیک می‌باشند اما نه خیر بالذات بلکه از آن جهت خیرند، که انسان را به سعادت نایل می‌سازند (آراء اهل المدینة الفاضلة، ص ۱۰۱). مقصود این است که سعادت خیر و مطلوب بالذات و فضیلت خیر بالعرض و مطلوب بالغیر می‌باشد. فارابی می‌گوید، سعادت، به نحو مطلق و بی قید و شرط، خیر است و هرچه آنچه که در نیل به سعادت نافع باشد نیز خیر است، ولی نه خیر بالذات، بلکه خیر بالعرض است (السیاسة المدنیة، ص ۷۲).

صنایع و علوم بشری و اهداف آنها

فارابی معتقد است که اهداف کلی در صنایع و علوم بشری سه چیز است: لذت بردن، نفع رساندن و زیبایی و جمال. وی اهداف صنایع و دانش‌هایی مانند پزشکی، کشاورزی و تجارت را سود رساندن به جامعه می‌داند. او می‌گوید دانشی که هدف آن فقط تحصیل جمال و زیبایی است، دانش فلسفه است که به نحو مطلق «حکمت» نامیده می‌شود (کتاب التنبیه علی سبیل السعادة، ص ۷۵). بر اساس همین معیار و ضابطه‌ای که ارائه داده به تقسیم فلسفه و اقسام آن پرداخته است. فارابی از فلسفه عملی به «فلسفه مدنی» تعبیر و آن را به دو بخش تقسیم کرده است: ۱. علم افعال جمیل و اخلاق؛ ۲. سیاست و در تبیین نوع نخست می‌نویسد: «نوع اول همان است که به سبب آن افعال زیبا و اخلاق به دست می‌آید، از دانش اخلاق است که افعال زیبا و توانایی بر مبانی آنها صادر می‌شود و به واسطه آن است که امور زیبا تبدیل به ملکه می‌گردند (رسائل فارابی، ص ۱۱۶). از این سخن و تحلیل فارابی نتیجه می‌گیریم که او فضایل را از مسائل فلسفه می‌داند و در باره اهمیت فلسفه و نقش آن در دستیابی انسان به سعادت می‌نویسد:

چون به سعادت‌هایی که ما بدان‌ها می‌رسیم، [مشروط به] زمانی است که افعال زیبا به صورت ملکه درآیند، [و از سوی دیگر] افعال جمیل منحصرأ از طریق فلسفه به حالت ملکه درمی‌آیند؛ بنا براین لازم است که فلسفه همان دانشی باشد که ما را به سعادت نایل می‌سازد و این همان دانشی است که قدرت تشخیص حق از باطل و معرفت صحیح را به ما می‌آموزد (همان، ص ۱۱۸؛ کتاب التنبیه علی سبیل السعادة، ص ۷۷).

راه تحصیل افعال جمیل و ملکات نفسانی

همان‌طور که اشاره شد از نظر فارابی مهم‌ترین ویژگی صفت فضیلت، جمیل و ملکه بودن آن است. وی می‌گوید که لازم است این مسئله ارزیابی و بررسی گردد، چگونه افعال و ملکات نفسانی ما می‌توانند جمیل باشند و چگونه برای ما حاصل می‌گردند؟ در پاسخ به این پرسش می‌گوید، ممکن است افعال جمیل به

صورت اتفاقی برای انسان حاصل گردد، یا بدون قصد و اراده به وی تحمیل شود؛ این گونه افعال نمی‌توانند انسان را به سعادت نایل سازند، سعادت‌مند شدن مشروط به دو شرط است: ۱. عمل انجام یافته، با قصد و هدف صورت گیرد؛ ۲. به خواست اراده‌عامل باشد (رسائل فارابی، ص ۱۰۳). فارابی میان مرحله بالقوه و بالفعل و طبیعی و اکتسابی افعال جمیل و قبیح فرق می‌گذارد، می‌گوید جمیل بودن فعل فضیلت منحصراً مربوط به جهت بالفعل عمل و جنبه اکتسابی بودن آن است، قابلیت و استعداد انسان برای دریافت فضایل یا افعال جمیل اتفاقی را نمی‌توان فضیلت نامید (همانجا) و می‌افزاید:

انسان به طور فطری [طبیعی] دارای قوه و استعدادی است که به سبب برخوردار بودن وی، از افعال، ملکات نفسانی و قوه تشخیص حق از باطل در وجود او تحقق می‌یابد و با همین قوه و استعداد، افعال جمیل و قبیح را انجام می‌دهد، لیکن این قوه و استعداد تنها یک قابلیت است، به گونه‌ای که هم امکان انجام فعل جمیل دارد و هم انجام فعل قبیح را (همان، ص ۱۰۴).

فارابی معتقد است که پس از شکل‌گیری مرحله طبیعی، در انسان حالت و وضعیت جدیدی به وجود می‌آید، در این حالت امور سه گانه مزبور (افعال، ملکات نفسانی و قوه تشخیص) تنها به یکی از دو طریق تحقق می‌یابد: یا به نحو جمیل آن طور که شایسته است، یا به نحو قبیح آن طور که بایسته است (همانجا). در واقع فارابی بین مرحله طبیعی و مرحله تکاملی نفس دو تفاوت عمده قائل است: ۱. در مرحله طبیعی حالت انسان نسبت به انجام فعل‌های جمیل و قبیح یکسان است، یعنی رابطه امکانی برقرار است و از این نظر وضعیت انسان یک وضعیت بالقوه است، بدین معنا که قابلیت انجام هر دو فعل قبیح و جمیل را دارد، لیکن در مرحله تکاملی، به دلیل برخوردار شدن نفس از اراده و انتخاب می‌تواند به افعال خود تعیین به بخشد، بر این اساس می‌تواند امور بالقوه را تبدیل به بالفعل نماید و به جای امکان و تساوی نسبت به فعل جمیل و قبیح با اراده خود می‌تواند آن را به ضرورت بالغیر در آورد. ۲. آنچه را انسان در

مرحله طبیعی واجد است موهبتی خدادادی است و جنبه ذاتی دارد و اراده آدمی در آن نقشی ندارد، اما آنچه را در مرحله تکاملی می‌یابد نتیجه و اثر تلاش و فعالیت خود او است (همان، ص ۱۰۵-۱۰۴). فارابی فعالیت‌های اکتسابی انسان را به انواعی تقسیم می‌کند می‌گوید، این حالت اکتسابی در مرحله نخست به دو نوع تقسیم می‌گردد: الف. تشخیص انسان یا صرفاً خوب است یا بد؛ ب. افعال و ملکات نفس یا صرفاً زیباست یا زشت. نوع اول مجدد تقسیم می‌شود: ۱. یا با آن خوش فهمی [قدرت داشتن بر درستی حکم و اجتهاد صحیح از آراء، رک. الفصول المنتزعه، ص ۵۹] و توانایی ذهن، حاصل می‌شود؛ ۲. یا پستی و فرومایگی تشخیص، به وجود می‌آید و نوع دوم از دو قسم اول (افعال و ملکات نفس ...)، موضوع علم اخلاق است. فارابی هر دو نوع را از فضایل می‌شمارد، او چیزی را شایسته نام فضیلت می‌داند، که در جهت تحصیل خیر و نیکی باشد و می‌نویسد:

خوش خلقی و توانایی ذهن هر دو از فضائل انسانی هستند از جهت اینکه فضیلت هر چیزی عبارت است از دستیابی به خیر و نیکی و کمال [نیز] در ذات خود اکتساب افعال خیر و نیک است و این دو [خوش خلقی و قوت ذهن] روی هم رفته هر گاه برای انسان حاصل گردند خیر و نیکی می‌آورند و به واسطه این دو، روش انسان در زندگانی روش فاضل و برتر می‌شود و همه دخل و تصرفات وی پسندیده [قابل مدح و ستایش] می‌گردد (همان، ص ۱۰۶).

همین مطلب را در جای دیگر با تفصیل بیشتر و بهتری بیان کرده است:

خلق زیبا و توانایی ذهن، در مجموع همان فضیلت انسانی‌اند، از باب اینکه فضیلت هر چیز همان است، که در ذات خود توانایی و کمال را تحصیل کند، [به علاوه] افعال آن [نیز] افعال زیبا باشد (کتاب التنبیه علی سبیل السعادة، ص ۵۴).

او می‌افزاید: «خلق زیبا و توانایی ذهنی، دو [عنصری] هستند که هر گاه به دست آیند، در ذات و افعال ما زیبایی و کمال را در پی خواهند داشت. به واسطه این دو، بزرگ، نیک و فاضل و برتر می‌شویم و با داشتن این دو، روش ما در

زندگانی روش فضیلت‌مند و همه‌دخل و تصرفات ما [نیز] دخل و تصرف پسندیده، [قابل مدح و ذم] می‌گردد (همان، ص ۵۵).

ویژگی‌های فضیلت

از مطالب پیشین، می‌توان بر خی از ویژگی‌های عمده و اساسی فضیلت را استنباط و استنتاج کرد:

۱. فضیلت عمل و فعل ارادی و اختیاری و در عین حال جمیل و زیبای نفس ناطقه انسان است که در رسیدن به کمال و سعادت وی را یاری می‌کند.
۲. فضیلت محصول تعامل، عمل و فعل نفس ناطقه است و نه نتیجه نفس نباتی یا نفس حیوانی.
۳. تحصیل فضایل برای همه نفوس امکان پذیر نیست، تنها کسانی می‌توانند از آن بهره‌مند گردند که دارای فطرت و طبیعت سالم باشند.
۴. از میان قوای نفس آنچه بالأصله و بالذات واجد فضیلت است، عقل نظری است و مابقی قوا به تبع آن از صفت فضیلت برخوردار می‌گردند.
۵. فضیلت یک عمل است، لیکن هر عملی عمل فضیلت‌گونه نیست، عملی فضیلت‌مند است که مبتنی بر سه شرط اساسی باشد: الف. با قصد و هدف رسیدن به سعادت انجام شود؛ ب. با آگاهی عامل صورت گیرد؛ ج. به صورت ملکه نفسانی درآمده باشد. در تبیین ماهیت و چیستی فضیلت همان‌طور که اشاره شد فارابی بر اصل «ملکه» واقع شدن افعال و حالات انسان تأکید دارد، گویی این اصل ممیز فضیلت است. می‌گوید، انسان به لحاظ فطرت و طبیعت نخستین خود نه دارای صفت فضیلت است و نه واجد رذیلت - همان‌طور که در آغاز خلقت خود نه بافندگی می‌دانست و نه نویسنده‌گی - ولی قابلیت توانایی حرکت و سیر به سمت فضائل و رذائل را دارد، فارابی از این قابلیت و توانایی به «استعداد طبیعی» تعبیر می‌کند و می‌گوید، این قابلیت و توانایی را نمی‌توان فضیلت یا رذیلت نامید و تنها هنگامی می‌توانیم آن را رذیلت و فضیلت بنامیم، که در اثر تکرار عمل تبدیل

به عادت [ملکه] شود و در نتیجه در نفس آدمی استقرار یابد و در تعریف ملکه می نویسد: «وضعیت و حالتی که [در نفس] از طریق عادت استقرار پیدا کند، فضیلت نامیده می شود و حالت طبیعی، نه فضیلت است و نه نقیصت» (الفصول المنتزعه، ص ۳۱). او می گوید، مقصود من از "عادت" تکرار زیاد یک شیئی در زمان های طولانی نزدیک به هم است (کتاب التنبیه علی سبیل السعادة، ص ۵۶).

فارابی می افزاید تنها آنچه از طریق عادت حاصل می شود، قابلیت مدح و مذمت یا تحسین و تکریم و توبیخ را دارد (الفصول المنتزعه، ص ۳۲). مقصود فارابی این است که ما صاحبان فضیلت را تکریم و تحسین می کنیم، زیرا آنها ملکات و فضائلی را به دست آورده اند که جزء خلق و خوی آنها شده است و بر اثر آن، مدام کار جمیل و خیر از آنها صادر می گردد و گرنه کسانی که هر از چندگاهی کار خیر و جمیل انجام می دهند را صاحبان فضیلت نمی نامیم، براین اساس است که وی دارنده خلق زیبا را صاحب فضیلت می نامد (رسائل، ص ۱۰۶). گفتیم با اینکه فارابی استعداد طبیعی را فضیلت نمی نامد ولی در عین حال دارنده آن را مستعد قبول و پذیرش فضیلت می داند، یعنی همان طور که پیش از این گفتیم، توانایی ذهن را نیز فضیلت می شمارد (همانجا)، زیرا با قوت و توانایی ذهن است که می توان علوم و معارف را به دست آورد (همان، ص ۱۱۶).

۶. فضیلت، مسئله ای از مسائل فلسفه است، زیرا فلسفه تنها دانشی است که افعال جمیل و زیبا را به انسان می شناساند.

۷. فضیلت در مقایسه با سعادت، حکم مقدمه و ابزار را دارد، بنا بر این مطلوبیت آن ذاتی نیست، کسب فضیلت به خودی خود هدف نیست، فضیلت از آن جهت دارای قداست و تعالی است که مقدمه و ابزار نیل به یک هدف مقدس یعنی سعادت قرار می گیرد.

۸. اعتدال از جمله ویژگی های فضیلت از نظر فارابی، رعایت حالت اعتدال و میانگین در اکتساب هر صفتی است بدین معنی که او هر صفتی را فضیلت

نمی‌داند، از نظر وی صفتی، فضیلت است که حالت متوسط میان افراط (زیاده‌روی) و تفریط (نقص و کاستی) باشد و هر دو حالت افراط و تفریط جزء رذائل به شمار می‌آیند. او می‌نویسد:

همچنین فضائل، حالات نفسانی و ملکاتی هستند که متوسط میان دو حالت‌اند و هر دو حالت رذیلت هستند یکی از آن دو افراط و دیگری تفریط است. مانند عفت (پاکدامنی و پارسایی) که حالت میان شره (پرخوری) و احساس لذت نکردن است که اولی افراط و دومی تفریط و مانند بخشش، که حالت متوسط میان تقیر (تنگی و سخت گرفتن) و تبذیر (ریخت و پاش کردن) است و شجاعت که متوسط میان تهور (بی‌باکی) و احتیاط نکردن و جبن (بزدلی و اقدام نکردن بر کار) است و ظرف (زیرکی و به‌جا سخن گفتن) که حالت متوسط میان هزل (سخن بیهوده) و لعب (سرگرمی، شوخی) است... (الفصول المنتزعه، ص ۳۶).

مقصود فارابی از حالت متوسط، اعتدال و توازن در حالات نفسانی و ملکات اکتسابی است که تأمین‌کننده سعادت و کمال آدمی است. او حالت اعتدال در افعال و صفات را به حالت اعتدال در غذاخوردن که ضامن صحت، سلامت و کمال بدن است همانند ساخته است (رک. رسائل، ص ۱۰۷).

امور فضیلت‌گونه و انسان فاضل از نظر فارابی

اکنون لازم است بدانیم، فارابی چه نوع اموری را امور با فضیلت می‌داند و افراد فاضل و برتر چه کسانی هستند؟ اموری را که وی فضیلت می‌شمارد بدین قرار است:

۱. علم فاضل: می‌گوید علم، یک لفظ مشترک و شامل انواع مختلف و متفاوتی است، ولی هر علمی فضیلت نیست، دانش با فضیلت مربوط به عقل نظری است و دانش حاصل از عقل نظری دانشی است که وجود آن مستقل از انسان است و ماهیت و چگونگی آن از طریق براهینی است که مقدمات آن ضروری، کلی و مطابق با واقع است، در نتیجه بدیهی و یقینی می‌باشد و به خودی خود برای عقل حاصل می‌گردد (رک. الفصول المنتزعه، ص ۵۱). فارابی در جای دیگر

تعبیر «فضيلة العلوم» را به کار برده است و می گوید، فضیلت علوم و فنون به یکی امور سه گانه است: الف. شرافت موضوع، مانند علم نجوم؛ ب. کامل بودن براهین، مانند علم هندسه؛ ج. نفع و فایده فراوانی است که در یک علم نهفته است، مانند علوم شرعی و مهارت های عملی که در هر عصری مردم به آنها نیازمند هستند و در پایان می گوید، فلسفه، جامع همه فضائل سه گانه است (رک. رسالتان فلسفیان، ص ۲۵۰؛ رسائل فارابی، ص ۱۷۱). بدیهی است که سخن دوم وی متناقض با سخن قبلی اش نیست، چه مقصود فارابی از عقل نظری که آن را برترین دانش می داند، همان فلسفه نظری است و در این سخن دوم نیز تأکید می کند که این فلسفه است که جامع همه فضائل علوم است.

۲. سیاست فاضل: با اینکه از نظر فارابی سیاست نیز همانند علم از الفاظ مشترک و دارای مصادیق مختلف و متعدد است، لیکن بر این باور است که هیچ وجه اشتراکی میان مفهوم سیاست فاضل و انواع دیگر سیاست وجود ندارد، می گوید سیاست فاضل سیاسی است که یک سیاستمدار از طریق آن به نوعی از فضیلت می رسد، که با غیر آن امکان پذیر نیست و سیاست فاضل، سیاسی است که سیاستمدار به حداکثر فضائل در زندگانی دنیوی و اخروی نایل گردد (همان، ص ۹۲).

۳. حکمت: از جمله امور با فضیلت «حکمت» است و می نویسد: «والحکمة هی افضل علم لأفضل الموجودات؛ حکمت با فضیلت ترین دانش و درباره با فضیلت ترین موجودات بحث می کند» (همان، ص ۶۱). مقصود این است که هم خود حکمت با فضیلت ترین دانش است و هم مسائلی که در باره آنها بحث می کند، یعنی وجود خدا و موجودات مجرد؛ افضل از همه می باشند.

۴. خردمندی و تعقل: از نظر فارابی ملاک و معیار خردمند و متفکر بودن، به کارگیری افعال با فضیلت است، او می گوید، هنگامی می توانیم بگوئیم فلان شخص عاقل و خردمند و دارای تفکر و تعقل است که دارای دو شرط باشد: الف. قدرت تشخیص حق از باطل را داشته باشد و عمل کند؛ ب. در آنچه با

قدرت تشخیص، به آن آگاه می‌گردد، با فضیلت‌ترین امور را برگزیند. چنانچه شرط نخست را داشته باشد و فاقد شرط دوم باشد، دیگران در باره وی خواهند گفت: «اودر کار خود انگیزه و هدفی دارد: یا می‌خواهد دیگری را فریب دهد یا فرد پلید و بد سرشتی است» (همان، ص ۸۹).

۵. **جامعه فاضل:** تشکیل جامعه برین یا آرمانشهر همواره آرزوی هر فرد اندیشمند و علاقه‌مند به سرنوشت انسان بوده است می‌توان گفت هدف فارابی از طرح مسئله فضیلت و شرح تبیین و بیان اقسام آن مقدمه‌ای است برای اینکه وی بتواند دیدگاه‌های خود را در باب «مدینه فاضله» بیان کند از نظر فارابی کمال و فضیلت جامعه، به لحاظ علت غایی مقدم بر کمال و فضیلت افراد است و افراد بدون تشکیل جامعه نمی‌توانند به کمال و فضیلت نائل گردند (رک. *السیاسة المدینة*، ص ۶۹) و تشکیل جامعه، نخستین مرحله دستیابی انسان به کمال است (همانجا؛ *آراء اهل المدینه الفاضله*، ص ۱۱۳). فارابی انسان را «حیوان مدنی» نامیده است (رسائل، ص ۴۲) و مقصودش از این عنوان این است که هیچ فردی از افراد انسان به تنهایی قدرت و توان آن را ندارد که همه کمالات را به دست آورد او برای نیل به این هدف مجبور است در کنار افراد دیگر و در جامعه زندگی کند (همانجا) و برای تأمین هدف والای انسان او از دانشی به نام «علم مدنی» سخن به میان می‌آورد و در تعریف آن می‌نویسد:

علم مدنی عبارت از آگاهی به اموری است که به سبب آن ساکنان شهرها، گروه‌ها و دسته‌های شهری [طبقات و اصناف] هر یک به اندازه و مقدار آنچه که به لحاظ فطرت برایش مهیا گردیده به سعادت می‌رسد (همان، ص ۴۳).

در جامعه مدنی است که طبقات و انجمن‌های فاضل از قبیل انسان‌های فاضل، مجاهدان فاضل، رؤساء الافاضل، امت فاضل، سیاست فاضله، مدینه فاضله و مانند آنها تشکیل می‌گردد (رک. *الفصول المنتزعه*، ص ۸۴-۸۵، ۹۲-۹۳؛ *آراء اصل المدینه الفاضله*، ص ۱۱۴-۱۱۳ و ۱۴۲ و ۱۴۱ و ۱۳۰ و ۱۲۷ و ۱۱۸) در واقع فارابی منافع جامعه را بر منفعت فرد، ترجیح می‌دهد و می‌توان

گفت، او یک فیلسوف اصالت اجتماعی است. از نظر وی فضیلت‌مند شدن جامعه، مقدم بر فضیلت دار شدن افراد است و به همین دلیل او می‌گوید دستیابی به فن نیک کشور داری بالاترین فضیلتی است که انسان می‌تواند آن را کسب کند.

فارابی در تقسیم نخستین خود «مدینه فاضله» را مقابل «مدینه ضروریه» به کار می‌برد و می‌گوید، مدینه ضروریه جامعه‌ای است که افراد آن بر اساس ضرورت‌های اولیه زندگی و برای حفظ حیات خود با یکدیگر همکاری می‌کنند و همکاری آنها موجب فضیلت‌مند شدن افراد جامعه‌شان نمی‌شود، زیرا اهداف آنها سطحی و از تأمین نیاز و مایحتاج اولیه زندگی آنها فراتر نمی‌رود، لیکن در مدینه فاضله افراد دارای اهداف والا و برتر از مایحتاج زندگی خود هستند؛ اما مدینه فاضله همان است که مردمانش برای رسیدن به برترین چیزها که هستی انسان، پایه و اساس زندگی و بقای حیات وی به آنها وابسته است؛ با یکدیگر همکاری می‌کنند (همان، ص ۴۵ و نیز رک. آراء اهل المدینه الفاضله، ص ۱۱۳).

فارابی مدینه فاضله را به بدن سالم تشبیه کرده است می‌گوید، در یک بدن سالم همه اعضای آن برای تکمیل حیات و بقای آن با یکدیگر همکاری می‌کنند به علاوه در میان اعضای بدن عضوی به نام قلب وجود دارد که بر بقیه اعضای بدن ریاست و حکمرانی می‌کند؛ ترکیب مدینه فاضله نیز باید مانند ترکیب یک بدن سالم باشد که در آن ضمن همکاری اعضا با یکدیگر کسی که افضل و برتر از دیگران است، بر آن ریاست کند (رک. آراء اهل المدینه الفاضله، ۱۱۴؛ الفصول المنتزعه، ص ۴۱) و گاهی نیز آن را به پزشک معالج تشبیه می‌کند (الفصول المنتزعه، ص ۴۲-۴۱).

مقصود فارابی از برترین چیزهایی که هستی انسان، حیات و بقای آن به آنها وابسته است همان کمال نهایی انسان است که وی آن را «سعادت قصوی» یعنی نیکبختی مطلوب می‌نامد از نظر فارابی دست یافتن و نیل به سعادت از طریق تعاون و همکاری گروهی و دسته‌جمعی به دست می‌آید و بر اساس همین نگاه

جامعه‌گرایانه است که وی دیدگاه خود در باب مدینه فاضله، اجتماع فاضل، امت فاضل و المعمورة الفاضله، را بیان کرده است. (ر.ک. آراء اهل المدینة الفاضلة، ص ۱۱۳).

تفاوت انسان فاضل با فرد خویشن‌دار

فارابی در ادامه تأکید و اصرار خود بر معیار و ملاک فضیلت مبنی بر اینکه فعل و عملی فضیلت است، که به صورت ملکه و قوه راسخه در نفس درآید، میان فردی که مواظبت می‌کند تا عمل زشت از او سر نزنند و کسی که به مقام فضیلت نائل گردیده و فضائل در وجود او به صورت ملکه درآمده است، فرق می‌نهد و می‌نویسد:

میان نگاه‌دارنده خویش و فاضل (صاحب فضیلت) تفاوت است و آن تفاوت این است که [فرد] خویشن‌دار اگر چه کارهای با فضیلت و نیک انجام می‌دهد [با این حال] افعال بد را [نیز] دوست می‌دارد و بدان میل می‌کند، او مجذوب خواهش‌های خود است و با عمل به فضیلت آنچه را حالت و خواست نفسانی‌اش بدان تحریک می‌کند، مخالفت می‌ورزد؛ او کارهای نیک انجام می‌دهد، در حالی که از انجام آن در رنج است. [چون هنوز برایش عادت و ملکه نشده است، اما] دارندۀ فضیلت آنچه را حالت و خواست نفسانی‌اش [نسبت به امور نیک و مطلوب] وی را بدان تحریک می‌کند، از آن متابعت و پیروی می‌کند و کارهای نیک را انجام می‌دهد و در همان حال آنها را دوست می‌دارد و به آنها مشتاق است و هرگز از انجام آنها ناراحت نمی‌شود بلکه لذت می‌برد (الفصول المتترعه، ص ۳۴).

فارابی تفاوت میان انسان با فضیلت و خویشن‌دار را به وضع و حال شخص صبوری که درد و رنجی دارد و سختی آن را احساس می‌کند و وضع حال کسی که درد و رنجی ندارد و آن را احساس نمی‌کند، همانند ساخته است (همانجا). یعنی انسان خویشن‌دار، حتی زمانی که کار با فضیلت انجام می‌دهد، در رنج است، او همانند فرد صبوری می‌ماند، که درد و رنجی را که احساس می‌کند، تحمل می‌کند و هنوز فضائل در وجود وی به ملکه نفسانی

تبدیل نشده است، از این نظر وضعیت روحی و روانی او متزلزل و در نتیجه فاقد ثبات و آرامش است.

ولی انسان با فضیلت، بر اثر تکرار عمل و ممارست با آن و به وجود آمدن حالت ملکه در وی هرگز سختی فعل با فضیلت را احساس نمی کند. همچنین او دارنده خلق محمود را با فرد خویشتن دار مقایسه نموده و می گوید، این دو در استحقاق فضیلت با یکدیگر تفاوت دارند و دارنده خلق محمود را افضل از فرد خویشتن دار می داند (همان، ص ۳۵). فارابی، عامل این تفاوت را در تفاوت مراتب علوم و مهارت های افراد انسان می داند (السیاسة المدنیة، ص ۷۷)، همچنین معتقد است، مراتب شهروندان در ریاست و خدمت کردن نیز متفاوت است و علت آن را در دو چیز می داند: ۱. اختلاف در سرشت و طبیعت آدمیان که متفاوت آفریده شده اند؛ ۲. تفاوتی که به لحاظ تربیت (یعنی در عقل عملی) آنها پدید می آید (همان، ص ۸۳). علاوه بر این، او موجودات را نیز متفاضل و متفاوت می داند (الفصول المنتزعه، ص ۷۹) و بر این اساس می گوید، سعادت ها به لحاظ نوع، کمیت و کیفیت از یکدیگر تفاضل دارند (آراء اهل المدینة الفاضله، ص ۱۳۵). سخنان فارابی گویای این است که وی هم وجود را امر مشکک می داند و هم قائل به تشکیک در مراتب فضیلت است.

انواع فضائل

فارابی می گوید، صفات و اموری که مربوط به انسان است، هرگاه در میان ملت ها و مردم شهرها تحقق یابد، موجب سعادت دنیا و آخرت آنها می شود، چهار نوع اند:

۱. فضائل نظری؛ ۲. فضائل فکری؛ ۳. فضائل خلقی؛ ۴. مهارت های عملی (کتاب التنبیه علی السعادة، ص ۲۵ و رسائل فارابی، ص ۳۱).

ولی در جای دیگر می گوید فضائل دو نوع هستند: ۱. خلقی؛ ۲. نطقی (الفصول المنتزعه، ص ۳۰). تعارضی میان این دو نوع تقسیم وجود ندارد، زیرا

وی، فضائل نظری و فکری را زیر مجموعه فضائل نطقی (عقلی) و فضائل خلقی را نیز تحت پوشش مهارت‌های عملی قرار داده است.

فارابی تقسیم سومی نیز در باب فضیلت دارد، او فضیلت را به فضیلت بالذات و فضیلت بالقیاس تقسیم کرده است؛ می‌گوید:

نام‌هایی که نزد ما دلالت بر کمال و فضیلت موجودات می‌کند، [دو دسته‌اند] برخی از آنها دلالت بر کمال و فضیلتی دارند، که در ذات و گوهر [خود یک شیء موجود] است، [و] نه از جهت قیاس و نسبت آن به موجود دیگری، مانند [کلمات] موجود و واحد و نظایر آنها. و بعضی دیگر دلالت بر کمال و فضیلتی می‌کنند، [که در ذات خود آن شیء وجود ندارد] و آن رادر قیاس با موجود دیگری که خارج از ذات آن است، [واجد می‌گردد]. مانند عدل و بخشش (السیاسة المدنية، ص ۴۹).

مراد فارابی این است که مفاهیمی مانند، موجود و واحد، فضیلتشان بالذات، یعنی مطلوب لذاته می‌باشند، لیکن مفاهیمی از قبیل، عدالت و بخشش، از آن نظر که مقدمه و وسیله نیل به سعادت‌اند، از فضیلت برخوردار می‌گردند، یعنی مطلوب لغیره و بنا براین فضیلت آنها بالغیر است.

این نوع تقسیم را نیز می‌توانیم به تقسیمات قبلی ارجاع دهیم، به این صورت که می‌گوییم مراد فارابی از فضیلت بالذات، همان فضائل نظری است که فضیلت بودن آنها جنبه اصالی دارد، بر خلاف فضائل دیگر که فضیلت بودن آنها به تبع فضائل نظری است.

در هر حال ما در اینجا چهار نوع فضیلتی که فارابی، آنها را در تقسیم نخست نام برده، بررسی می‌کنیم.

۱. فضائل نظری

فارابی می‌گوید، فضیلت نظری عبارت از علومی است که انسان آنها را از طریق عقل نظری به دست می‌آورد و این علوم، علوم معقول‌اند، یعنی از راه عقل و برهان عقلی به دست می‌آیند و تخیل و احساس تنها زمینه تحصیل (یعنی علت اعدادی) آنها را فراهم می‌سازند. و می‌نویسد:

فضائل نظری، علومی هستند، که هدف مطلوب و نهایی از آنها [نخست] تحصیل موجودات عقلی به روش یقینی است، سپس موجودات عقلی را [باتوجه] به حقایق عینی شان از طریق [حجت] اقناعی، بدست می آورند و در مرحله نهائی، علمی را که متضمن مثال های معقولات عقلی است، به روش تصدیق اقناعی، [تمثیل] تأیید می کند (کتاب تحصیل السعادة، ص ۷۹).

او در جای دیگر می گوید، علومی که در تحصیل فضائل نظری به دست می آید، دو نوع است: «برخی از آنها از همان ابتدای زندگانی برای انسان - بی آنکه بفهمد و بداند از کجا و چگونه به دست آمده اند - معلوم می گردد، این دسته همان علوم نخستین [معارف، معقولات، علوم مشهوره و اوائل متعارفه، رک. کتاب التنبیه علی سبیل السعادة، ص ۷۹] می باشند و بعضی دیگر با تفکر و تأمل و از راه بحث و اجتهاد و تعلیم و تعلم برایش حاصل می شود (رسائل، ص ۳۱ و نیز رک. به ص ۶۰). گروه نخست، مربوط به عقل نظری و دسته دوم مربوط به عقل عملی می باشد.

فارابی پس از تعریف فضائل نظری و بیان دو دسته از علوم و معارفی که از طریق فضائل نظری عاید انسان می گردد به طور مفصل علوم منتج از این دو دسته را با ذکر جزئیات شرح داده است (همان، ص ۴۶ و ۳۱) همچنین تقدم فضائل نظری، بر فضائل عملی را به چند طریق اثبات کرده است (الفصول المنتزعه، ص ۹۹-۹۵).

۲. فضائل فکری

فضائل فکری وابسته به «عقل عملی» انسان و ناشی از آن است، چه این نوع فضائل از اراده انسان پدید می آیند و بنا براین قابلیت تغییر و تبدیل دارند، به علاوه از طریق آنها انسان اهداف خود را در زندگانی به دست می آورد و به تحقیق و پژوهش در اموری می پردازد، که احتمال می دهد در نیل و وصول وی به هدف غایی حیات (سعادت) تأثیرگذار باشند. فارابی می گوید، اموری که صرفاً از طریق قوه فکری ادراک می شوند، مشروط به این است، که ادراک آنها

در تحصیل یک غایت و هدف نافع باشد و شخص ادراک کننده، نیز نخست، هدفی را در نظر گیرد و سپس به جستجو و پژوهش در اموری پردازد که بتواند، به آن هدف نائل گردد (کتاب *تحصیل السعادة*، ص ۵۶). او می‌افزاید، میان غایت یک شیئی و اموری که در تحصیل آن غایت تأثیر گذارند، رابطه وجود دارد. چنانچه غایت، غایت فضیلت‌مند باشد، اموری که توسط آنها فضیلت به دست می‌آید، امور زیبا و نیک خواهد بود و اگر هدف، شر باشد، اموری که توسط قوه فکری ادراک می‌گردد، هم شر خواهد بود. همچنین اگر غایت، غایت ظنی و وهمی باشد، امور نافع در تحصیل آن نیز ظنی و وهمی خواهد بود. و از این سه نوع تنها نوع اول فضیلت فکری است. یعنی فضیلت فکری، در موردی است که اولاً هدف و غایت فضیلت‌مند باشد، ثانیاً، افعال تحصیل آن هم زیبا و نیک باشد (همان، ص ۵۶-۵۷ و رسائل، ص ۴۸-۴۷).

شایان تذکر است که مفاهیم و صفاتی که عقل عملی با آنها داد و ستد می‌کند نیز مفاهیم معقول هستند لیکن مفاهیم معقول ارادی می‌باشند (همان، ص ۴۶).

از نظر فارابی فضائل فکری، از قوه فکری (عقل عملی) انسان استنباط و استخراج می‌گردند، هر آنچه از قوه فکری استنباط گردد و در تحصیل اهداف مشترک انسان نافع و جمیل باشد، فضیلت فکری نامیده می‌شود و او نافع و جمیل را به یک معنا به کار می‌برد (همان، ص ۴۸؛ *تحصیل السعادة*، ص ۵۲) و در تعریف فضیلت فکری می‌نویسد: «فضیلت فکری همان است، که انسان به وسیله آن می‌تواند، چیزی که در یک هدف برتر، موضوع مشترک میان ملت‌ها، یا یک ملت یا مردمان یک شهر است، را به خوبی استنباط کند (الفصول المنتزعه، ص ۹۹).

انواع فضائل فکری

فارابی فضائل فکری را به دو نوع کلی و جزئی تقسیم کرده است:

۱. فضیلت کلی و مشترک: فضیلتی است که از طریق آن می‌توان، به استنباط بهتر، نسبت به چیزی که انفع و اجمل برای رسیدن به هدف است، دست یافت. این نوع فضیلت، مشترک میان همه ملت‌ها، یا یک ملت و یا مردمان یک شهر است و از دوام و بقای بیشتری برخوردار است، از این نظر فارابی، دارنده آن را واضع قوانین می‌داند و آن را «فضیلت فکری مدنی» نامیده است (رک. إحصاء العلوم، ص ۷۹).

۲. فضیلت اختصاصی و جزئی: این نوع فضیلت حالت کلی ندارد، یعنی میان همه امت‌ها مشترک نیست، بلکه به برخی از اصناف و گروه‌های جامعه اختصاص دارد. این نوع فضیلت به تدریج و به دنبال فضیلت نوع اول پدید می‌آید و این خود دارای انواعی است:

۱.۲. فضیلت فکری منزلی، دارنده این فضیلت امور مربوط به خانواده خود را تدبیر می‌کند.

۲.۲. فضیلت فکری جهادی، صاحب این فضیلت عهده‌دار تدبیر امور مربوط به نظامیان است.

علاوه بر این فارابی فضیلت فکری را به دسته‌های کوچک‌تری نیز تقسیم کرده است:

الف. فضیلت فکری مشورتی، هدف از آن استنباط امور نافع و جمیلی است که اشخاص دیگر از آن بهره‌مند شوند.

ب. فضیلت فکری مالی وظیفه دارنده آن پرداختن به تنظیم امور اقتصادی است. (رک. رسائل، ص ۴۸-۴۹). در پایان این بخش شایسته است اشاره‌ای کوتاه به تفاوت فضائل نظری و فکری شود. فارابی می‌گوید، هرچند فضائل فکری نیز بخشی از مفاهیم عقلی‌اند، لیکن مفاهیم عقلی ارادی می‌باشند و افعالی هم که از آنها پدید می‌آیند، افعال ارادی است که به اعتبار زمان، مکان و افرادی که واجد آنها هستند، متفاوت و متغیر می‌گردد. علاوه بر این فضائل فکری، صفات و حالاتی هستند، که از محیط خارج از نفس بر آن عارض می‌گردند. در مقابل، فضائل عقلانی (یا نظری) مفاهیم عقلی محض می‌باشند و مصون از

تغییر و تحول و در ذات خود نفس موجوداند و از این نظر مقدم و با فضیلت‌تر از فضائل فکری می‌باشند (رک. کتاب *تحصیل السعادة*، ص ۶۶، ۵۶، ۵۱، ۵۰).

۳. فضائل خلقی: مقصود فارابی از فضائل خلقی، اعمال و رفتاری است که از انسان صادر می‌شود، این اعمال مسبوق به علم نظری است، یعنی نفس بر اساس علم و آگاهی که قبل از صدور افعال دارد، آنها را در خارج محقق می‌سازد، می‌گوید افعال ارادی انسان یک تفاوت اساسی با علم نظری (عقل نظری) به اشیا و موجودات دارد و آن این است که موجودات معقول و مدرک به عقل نظری، از آن جهت که معقول هستند، بری و تهی از حالات و عوارض می‌باشند، اما افعال ارادی با اینکه در اصل، معانی و مفاهیم معقول‌اند، زمانی که تصمیم می‌گیریم آنها را در خارج از نفس محقق سازیم، ناچاریم آنها را به همراه عوارض و احوال زمان و مکان لحاظ کنیم و چون وحدت آنها وحدت جنسی و نوعی است و نه وحدت عددی (که دارای معانی و مفاهیم معقول و مجرد است). از این نظر نیز در تغییر و تبدل دائمی هستند و براین اساس افعال ارادی و اخلاقی به تناسب اختلاف زمان و مکان در میان ملت‌ها و اشخاص متفاوت می‌گردد. او می‌نویسد:

صفات ارادی مانند: عفت، پاکدامنی، دارائی و ثروت و نظائر آنها معانی و مفاهیم معقول ارادی هستند و هرگاه بخواهیم آنها را به صورت بالفعل در آوریم، اعراض و حالات آنها به هنگام موجود شدن در یک زمان معین متفاوت با اعراض و حالات آنها در زمان دیگری است و آنچه مقام و موقعیت آن‌هاست که نزد ملتی موجود گردد، مخالف چیزی است، که نزد ملت دیگری وجود می‌یابد (همان، ص ۴۶).

یعنی این گونه مفاهیم، مفاهیم نسبی‌اند و در مقایسه با زمان تحقق یا موجود شدن نزد ملتی دون ملت دیگر، متفاوت می‌باشند.

۴. فضائل و مهارت‌های عملی: فضائل و مهارت‌های عملی از طریق عادت و تکرار عمل به دست می‌آید و تحصیل آن از دو طریق انجام می‌گیرد:

الف. گفتارهای اقناعی و انفعالی که در مخاطبان تأثیر می‌گذارد و در آنها رضایتمندی به وجود می‌آورد و با تکرار آنها افعالی که انجام می‌دهند، در وجودشان به صورت ملکه درمی‌آید. فارابی می‌گوید: این طریق، از راه به کارگیری صنایع منطقی صورت می‌گیرد و مقصود وی از این سخن، صنعت خطابه است، که مفید اقناع مخاطبان است، که در آن قول و گفتار گوینده ایجاد تصدیق ظنی می‌کند و منطقیان «قول مُقنع» را حجت و قیاس اقناعی می‌نامند.

ب. راه اجبار و اکراه، این راه اختصاص به کسانی دارد که نسبت به قانون و مقررات تمرد می‌کنند و در برابر آن تسلیم نمی‌شوند. فارابی می‌گوید: راه به فضیلت رساندن آنها اجبار و اکراه است. یعنی باید آنها را وادار سازند تا از قانون و مقررات تبعیت نموده و خود را به فضائل آراسته کنند (رک. رسائل، ص ۵۷).

مقایسه میان فضائل

فارابی در پایان شرح و تبیین فضائل یاد شده در مقام مقایسه و جمع‌بندی مطالب خویش برمی‌آید و می‌نویسد:

اکنون بایسته است از فضیلت کاملی که به لحاظ قوه و توان بزرگ‌ترین فضیلت است، تحقیق و جستجو کنیم، که کدام فضیلت است؟ آیا فضیلت کامل، عبارت است از: مجموع فضائل یا فضیلت خاص یا تعدادی از فضائل است؟ که توانشان به اندازه همه فضائل می‌باشد (کتاب تحصیل السعادة، ص ۵۰).

در پاسخ می‌گوید:

بزرگترین فضیلت، فضیلتی است که هر گاه انسان بخواهد مطابق آن عمل کند، نتواند بدان عمل کند، مگر آنکه همه فضائل دیگر را [نیز] به کار گیرد؛ پس اگر اتفاق نیفتد [نتواند] که همه فضائل را بدست آورد، - جز اینکه هر گاه بخواهد، مطابق افعال فضیلت دار عمل کند، بتواند، کارهای فضیلت‌مند جزئی را در عمل خود به کار گیرد- [در این حالت] همین فضیلت

خلقی [یعنی فضیلت جزئی] وی فضیلتی خواهد بود، که افعال فضائل موجود در میان ملت‌ها، شهرهای یک کشور، یا بخش‌هایی از یک شهر، به کار گرفته می‌شود، بنا براین، چنین فضیلتی، فضیلت برتر و در رأس همه فضائل خواهد بود، طوری که فضیلتی بالاتر و برتر از آن در ریاست وجود ندارد (همان، ص ۵۱-۵۰).

مقصود فارابی از فضیلت اعظم و برتر این است، که صاحب فضیلت اگر بتواند همه فضائل، یعنی مجموع فضائل نظری، فکری و خلقی را در وجود خود پیاده کند، بدین معنی که فضیلت فکری او تابع فضیلت نظری و فضیلت خلقیش، نیز تابع فضیلت فکری باشد، در این صورت او دارای فضیلت کامل و برتر خواهد بود و چنانچه نتواند به همه فضائل دست یابد، در آن صورت لازم است تلاش کند، از فضائل جزئی که مربوط به اشخاص دیگر و در میان ملت‌ها، یا در میان مردم یک شهر یا در یک کوی و برزن، رایج است و بدان عمل می‌کنند، بهره جوید، چنانچه عمل و رفتار کسی چنین باشد، عمل و رفتار وی فضیلت پیشتاز و سرآمد خواهد بود.

فارابی براین عقیده است، که فضائل انسانی مجموعه‌ای به هم پیوسته و غیرقابل انفکاک از یکدیگرند و رابطه آنها رابطه تلازمی است. یعنی فضیلت فکری، مستلزم داشتن فضیلت نظری است و فضیلت خلقی، نیز مستلزم داشتن فضیلت فکری است و بدون آن ناقص و ناتمام است، گویی تک تک آنها شرط لازم، برای نیل به کمال و سعادت و در مجموع شرط کافی برای تحقق آن می‌باشند، این هدف فارابی را می‌توان در تعریف وی از «تعلیم» و «تربیت» مشاهده کرد که هدف نخستین را ایجاد فضائل نظری و دومی را پدید آوردن فضائل خلقی می‌داند (رک. رسائل، ص ۵۵) و مجموع آنها موجب شکل‌گیری، فضیلت کامل در وجود یک شخص می‌شوند. بی‌تردید هیچ فرد و جامعه‌ای برای تربیت خود بی‌نیاز از تعلیم نیست، در نتیجه دارنده فضائل خلقی لازم است، خود را به فضائل پیشین و برتر (یعنی فضائل نظری و فکری) نیز بیاراید. فارابی، برای نمونه فرمانده سپاه و مسئول امور مالی را ذکر می‌کند و می‌گوید، این اشخاص علاوه

بر داشتن فضائل خلقی جزئی که به وسیله آنها با افراد تحت فرمان خود برخورد فضیلت‌وار می‌کنند، لازم است واجد قوه فکری نیز باشند تا چیزی را که در امور عام، مشترک و سودمندتر است رابه کار گیرند (رک. کتاب تحصیل السعادة، ص ۶۵-۶۴).

راه‌های زدودن ردائل از جامعه

فارابی برای زدودن ردائل از جامعه دو روش را پیشنهاد می‌کند:

۱. جامعه به فضائل آراسته گردد، یعنی فضائل انسانی در آنها به صورت ملکه درآید.

۲. چنانچه آراستگی جامعه به فضائل امکان‌پذیر نباشد، در آن صورت لازم است افراد جامعه خویش‌تر باشند. یعنی کمترین کاری که می‌توانند انجام دهند، این است که خود را به مرتبه پایین‌تر از فضیلت، که خوشتن داری است، بیاورند.

او می‌افزاید اگر فردی از افراد جامعه به هیچ یک از دو طریق فوق تن ندهد، در آن صورت باید او را از جامعه اخراج کرد (همان، ص ۳۵) و در جای دیگر می‌گوید دست یافتن به سعادت مشروط به این است که شرور (یا همان ردائل) طبیعی و ارادی هر دو از شهرها و ملت‌ها برکنار و خیرات (فضائل) طبیعی و ارادی جایگزین گردد (السیاسة المدینة، ص ۸۴؛ آراء اهل المدینة الفاضله، ص ۱۰۱؛ رسائل، ص ۵۷).

نتیجه

در این مقاله تلاش شده است تا نظرات فارابی، در مسئله فضیلت، مورد بررسی و تحقیق قرار گیرد، مسائل مورد پژوهش عبارت‌اند از: اهمیت مسئله فضیلت، تعریف و بیان چستی فضیلت، تفاوت دارنده فضیلت با فرد خویش‌تر دار، اعتدال در خط مشی زندگانی به عنوان یکی از ملاک‌های افعال فضیلت‌مند، انواع فضائل، مقایسه میان آنها، مدینه فاضله و بیان رابطه میان فضیلت، با مفاهیم

سعادت کمال و خیر و برخی مسائل دیگر نگاه و تلقی فارابی به مسئله فضیلت، نگاه ابزارگرایانه است، او به این دلیل بر اهمیت فضیلت تأکید می‌کند که چون باور دارد، تنها از طریق کسب فضیلت است که می‌توان به سعادت دنیوی و اخروی دست یافت، نگاه آخرتگرایی در باب فضیلت و سعادت، از جمله مسائلی است که فارابی را از ارسطو و پیروان یونانی و یونانی مآب‌اش ممتاز می‌سازد، زیرا آنها تنها قائل به فضیلت و سعادت دنیوی می‌باشند. به علاوه او تلاش زیادی کرده، تا میان دین و اخلاق ارتباط ایجاد کند، این مسئله نیز وی را از ارسطوئیان ممتاز می‌نماید، چه اخلاق یونانی، اخلاق مستقل از دین است. از جمله امتیازات فارابی نسبت به دیگر متفکران مسلمان در مسئله فضیلت، نگاه جامعه‌گرایی وی در این موضوع است، چه متفکرانی مانند غزالی اخلاق و فضیلت را از نگاه فردگرایانه مورد توجه قرار داده‌اند، یعنی هدف امثال غزالی تربیت افرادی است که آراسته به فضائل اخلاقی شوند. فارابی، افزون بر این هدف، در اندیشه اصلاح جامعه است، جامعه‌ای که به تعبیر خود وی "معموره الفاضله" و همه افراد آن با فضیلت هستند. او با صراحت تمام می‌گوید، فضیلت بدون تشکیل جامعه تحقق پیدا نمی‌کند و براساس همین نگاه است، که فارابی، طرح خود در باب جامعه مدنی و مدینه فاضله را مطرح می‌کند.

منابع

- ابن سینا، حسین بن عبدالله، الشفاء، قم، انتشارات ذوی القربی، ۱۴۳۰.
 ارسطو، کتاب سیاست، ترجمه حمید، عنایت، تهران، رواق، ۱۳۶۴.
 اعلم، امیر جلال الدین، فیلسوفان یونان و روم، ترجمه دانشنامه ملخص فلسفه و فیلسوفان، بوستان توحید، ۱۳۷۸.
 بریه، امیل، تاریخ فلسفه غرب، ترجمه علیمیراد داودی، ج ۱، تهران، نشر دانشگاهی، ۱۳۷۴.
 جهانگیری، محسن، مجموعه مقالات، ج ۳ (فلسفه غرب)، انتشارات حکمت، ۱۳۹۰.

حنالفاخوری، خلیل الجبر، تاریخ فلسفه در جهان اسلامی، ترجمه عبدالمحمد آیتی ج ۲، کتاب زمان، ۱۳۵۸.

ژکس، فلسفه اخلاق، ترجمه ابوالقاسم پور حسینی، امیر کبیر، ۱۳۶۲.
شیرازی، صدرالدین محمد، اسفار، ج ۴. بیروت، لبنان، دار احیاء التراث العربی، ۱۹۸۱.

_____، تفسیر القرآن الکریم، ج ۷، قم، منشورات بیدار، ۱۳۸۷.
فارابی، ابونصر، آراء اهل المدينة الفاضلة و مضاداتها، بیروت، دارو مكتبة الهلال، ۱۹۹۵.

_____، إحصاء العلوم، بیروت، دارو مكتبة الهلال، ۱۹۹۶.
_____، السياسة المدنية، تهران، المكتبة الزهرا (س)، ۱۳۶۶ / ۱۴۰۸ق.
_____، اربع رسائل فلسفیه، (کتاب التنبيه على سبيل السعادة، التعليقات-رسالتان فلسفیتان)، تهران، انتشارات حکمت، ۱۳۷۱.
_____، فارابی و تأسیس فلسفه اسلامی (مجموعه مقالات منتخب همایش فارابی) بنیاد حکمت صدر، ۱۳۹۱.

_____، تحصیل السعادة، بیروت، دارمكتبة الهلال، ۱۹۹۵.
_____، رسائل الفارابی، تحقیق: موفق فوزی الجبر، دمشق، دارالینابیع، ۲۰۰۸.
_____، الفصول المنتزعه، تحقیق الدتور فوزی مترى نجار، تهران، المكتبة الزهرا(س)، ۱۴۰۵.

_____، مألوف لويس، المنجد، بی جا، بی نا، بی تا.
_____، هاشمی خراسانی، حجت، مفصل شرح مطول، ج ۱، قم، نشر حاذق، ۱۳۹۰.